

منطقه‌گرایی به موازات شمال - جنوب: استراتژی‌های دولت و جهانی‌سازی

مسعود آریایی‌نیا

Jean Grugel and Wil Hout (eds.), *Regionalism across the North - South Divided, State Strategies and Globalization*, New York: Routledge, 1999, 198 pages.

دانشجوی دکترای علوم سیاسی دانشگاه شهید بهشتی

قرار می‌دهد. یکی از حوزه‌هایی که پیش‌بینی می‌شود توسط این پدیده با چالش‌های سهمگین مواجه گردد به گونه‌ای که در ساخت و کارویژه آن تحول و تفاوت ماهوی به وجود آید نهاد و سازمان دولت است.

به چالش گرفتن دولت توسط پدیده و

خواه جهانی شدن را یک فرایند بدانیم خواه یک پروژه و طرح؛ متضمن توابع و پیامدهای گوناگونی است که رویکرد آینده‌نگر نسبت به فهم این فرایند و توابع و نتایج آن در حوزه‌های مختلف را به عنوان یک ضرورت نصب‌العین عقول آگاه و مسئولیت‌شناس هر کشور و جامعه‌ای

فرایند جهانی شدن هم ابعاد مختلف و متنوعی دارد و هم صورت مستقیم و غیر مستقیم. یعنی هم کارکردهایی را که به عنوان وظایف ذاتی یا اصلی دولت شناخته شده‌اند دچار دگرگونی و تحول می‌سازد و هم آن دسته از کارویژه‌هایی را که شرایط زمانی و مکانی دنیای جنوب بر عهده دولت نهاده است، به ویژه ضرورت توسعه در این کشورها. به عبارت بهتر شناخت چالش‌های احتمالی ناشی از پدیده جهانی شدن به ویژه برای دولت‌های دنیای جنوب منوط و مشروط به شناخت ماهیت و کارویژه‌های دولت در این جوامع است. تجربه تکوین و تشکیل دولت در کشورهای جنوب بیانگر حضور آن در همه حوزه‌های زندگی اتباعش است هر چند این دخالت بسته به شرایط دچار قبض و بسط شده است اما رویه و رفتار حکومت به نحو تاریخی چنان بوده که تا ساحت خصوصی افراد نیز سرایت و گسترش پیدا کرده است. اما همانگونه که پیچیدگی روز افزون جوامع جنوب ضرورت ایجاد ساخت‌ها و سازمان‌های اجتماعی متعددی را ایجاد

می‌نماید که ضرورتاً سیطره و گستره قبلی دولت را محدود و یا دست کم به عنوان رقیب دولت مدعی حضور و دخالت در حوزه‌های مختلف جامعه هستند، پیچیدگی فزاینده جهان و ظهور بازیگران جهانی قدرتمند در حوزه‌های مختلف و توانایی آنها در بسیج مردم جوامع و تأثیرگذاری بر عرصه اقتصاد و فرهنگ، مجال و میدان مانور دولت را دو چندان دچار تضییق کرده و می‌کند.

کتاب پیش روی با این فرض که جهانی شدن قدرت معهود دولت را محدود می‌سازد به طرح و بررسی ایده و استراتژی منطقه‌گرایی به عنوان خنثی‌کننده جنبه تحدیدگر جهانی شدن برای قدرت دولت می‌پردازد. نگرش نویسندگان کتاب بیشتر اقتصادی است به این معنی که هم قدرت دولت و هم آثار جهانی شدن برای دولت‌های جنوب و مآلاً استراتژی منطقه‌گرایی به عنوان ابزار مقابله با آثار یاد شده را از چشم‌انداز اقتصادی مورد توجه و تأمل قرار می‌دهند. گو اینکه بنا را بر پذیرش جهانی شدن گذاشته‌اند و استراتژی منطقه‌گرایی را نه برای مقاومت

در برابر کل فرایند و پدیده جهانی شدن که به عنوان یک اقدام ضروری برای به دست آوردن جایگاه مناسب در منظومه و ساخت تولید جهانی تلقی می‌کنند.

کتاب از یک مقدمه و چهار بخش تشکیل شده و هر بخش نیز مشتمل بر چند فصل است به شرح زیر:

- بخش یکم: چارچوب تئوریک

فصل ۱: مناطق، منطقه‌گرایی و جنوب

فصل ۲: نظریه‌های روابط بین‌الملل و

منطقه‌گرایی جدید

- بخش دوم: استراتژی‌های دولت و

کشورهای نیمه پیرامونی

فصل ۳: استرالیا و منطقه‌گرایی در

آسیا - پاسفیک

فصل ۴: برزیل و مرکوسور

(Mercosur)

فصل ۵: دولت شیلی و منطقه‌گرایی

جدید

فصل ۶: غربی شدن؛ ترکیه و اتحادیه

اروپا

فصل ۷: چین؛ مشکل اصلاحات،

منطقه سازی و جهانی شدن

- بخش سوم: شکل‌گیری مناطق

فصل ۸: همگرایی منطقه‌ای در جنوب

شرق آسیا

فصل ۹: شراکت نابرابر؛ اروپا، مراکش

و منطقه‌گرایی جدید

فصل ۱۰: منطقه‌گرایی در مقابل

همگرایی منطقه‌ای نه پیدایش یک الگوی

جدید در آفریقا

- بخش چهارم: نتیجه‌گیری

فصل ۱۱: منطقه‌گرایی در مقابل تقسیم

شمال - جنوب

در مقدمه کتاب اشاره‌وار مراحل

گسترش روابط بین کشورها در دوران پس

از جنگ جهانی دوم توضیح داده شده

است. از مشخصات این برهه از تاریخ

تکوین نظام دو قطبی به سرکردگی دو ابر

قدرت شوروی و امریکا بود که کشورهای

تازه تأسیس محصول فرایند استعمارزدایی

را نیز بین دو بلوک تقسیم کرده و مفهوم

غالب در این دوران امنیت نظامی بود.

رکود در اقتصاد جهانی، تحول در روابط

اقتصادی بین‌المللی و تأثیر آن بر سه جهان

در حوادثی چون اضمحلال بلوک

کمونیست، تشکیل اتحادیه اروپا و تشدید

واگرایی در کشورهای جنوب تبلور یافت.

مجموعه رویدادهای یاد شده به چند قطبی شدن از لحاظ سیاسی، ایجاد ائتلاف‌ها و اتحادیه‌های جدید و مآلاً طرح دیدگاه‌ها و رهیافت‌های تازه در اقتصاد بین‌الملل انجامید. در واقع این دیدگاه‌ها ناظر به توضیح در تحول به هم پیوسته هستند؛ یکی تکوین پدیده جهانی شدن اقتصاد با بازیگرانی بسیار بیشتر از دولت‌ها و دیگری پیدایش و اجرای استراتژی منطقه‌گرایی و گسترش همکاری‌های منطقه‌ای بین کشورها. بنا به گفته ویراستار مجموعه سیاسی اروپا که این کتاب یکی از این مجموعه است هدف این کتاب هم توضیح تحولات یاد شده از طریق تدبیر و تأمل درباره پیدایش مناطق و اهمیت استراتژیک منطقه‌گرایی و افزایش تنوع در اقتصادهای جنوب این جهان جهانی شده است. ویراستار این مجموعه - هانس کیان - با یادآوری اینکه منطقه‌گرایی نوعی استراتژی توسعه‌ای متغیرهاست، عوامل هدایت این پروژه را چنین برمی‌شمارد:

۱- رفتار نخبگان کشورها و تعامل نخبگان مجموعه کشورها با یکدیگر؛

۲- همگرایی و همکاری مناطق جغرافیایی؛

۳- وضعیت دولت‌ها و مناطق در بازار جهانی و سلسله مراتب اقتصادی - سیاسی مرتبط با آن.

در واقع منطقه‌گرایی بیشتر با هدف ساماندهی دوباره اقتصاد ملی کشورها و استراتژی دولت‌های کنونی برای همراهی و هماهنگی با اقتصاد در حال جهانی شدن است.

در فصل یکم کتاب گروگل و هاوت موضوعات مختلفی را به اجمال مورد بررسی قرار می‌دهند در واقع هدف آنها تمهید یک چارچوب تئوریک برای فهم پدیده یا استراتژی منطقه‌گرایی است. آنها در آغاز فصل ۱ به معرفی اهداف کتاب می‌پردازند. به گفته آنها تسهیم در فهم و شناخت منطقه‌گرایی جدید از طریق تحلیل روند داخلی تحولات منطقه در جنوب، ارزیابی ظهور پدیده منطقه‌گرایی در میان کشورهای مرکز، پیرامون و نیمه پیرامون، تبیین معنای منطقه‌گرایی برای جنوب و تلاش برای ارایه فهمی عمیق‌تر از روابط بین‌الملل، فهم رابطه جهانی

شدن، منطقه‌ای شدن و منطقه‌گرایی و جایگاه دولت با همدیگر در ساخت مبادلات بین‌المللی و ارزیابی میزان امکان‌پذیری همکاری در درون جهان در حال توسعه از جمله اهداف نگارش این کتاب است. آنچه که در این کتاب مورد بررسی قرار می‌گیرد منطقه‌گرایی جدید است که با منطقه‌گرایی دهه ۵۰ تفاوت می‌کند. منطقه‌گرایی گذشته بیشتر ناظر به ملاحظات سیاسی و امنیتی دوران جنگ سرد بود اما منطقه‌گرایی جدید واکنشی است نسبت به حاشیه‌ای بودن و شدن اقتصاد جنوب در دهه ۸۰ و تبلور ترس یا واکنش کشورهای جنوب نسبت به اقتصاد جهانی شده و بالاخره متضمن تحلیل توانایی دولت‌های جنوب برای یافتن الگوها و شرکای جدیدی خارج از دولت. شاید بتوان گفت تمرکز و تأکید بر قدرت دولت و مسئولیت آن در برابر خواسته‌های جامعه در نقطه مرکزی استراتژی و مفهوم منطقه‌گرایی جدید قرار دارد. به عبارت دیگر این مفهوم در برابر دیدگاه‌هایی که معتقدند دولت در فرایند جهانی شدن تضعیف می‌شود هم‌چنان بر دولت به

عنوان اصلی‌ترین بازیگر و عامل تأکید ورزیده و نقش آن را غلیظ و پررنگ می‌کند. در واقع نظریه و استراتژی منطقه‌گرایی در مقابل این دیدگاه یا نقطه عزیمت نظریه جهانی شدن قرار می‌گیرد که دانش، تولید و حتی دیپلماسی تنها در اختیار دولت نیست.

نویسندگان در توضیح جهانی شدن به گسترش فعالیت‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در فراسوی مرزها و تعمیق و گسترش الگوهای تعامل جهانی توجه دارند و نقطه آغاز و عزیمت جهانی شدن را خارج شدن فرایند تولید و کنترل دانش، تولید اقتصادی و حتی دیپلماسی از دست دولت و پیدایش شرکای قدرتمند برای دولت در این زمینه می‌دانند. پیدایش این بازیگران جدید بین‌المللی موجب تضعیف استقلال دولت در تصمیم‌گیری و سیاستگذاری شده است. از این‌رو دولت‌ها را می‌توان در بستر جهانی شدن و نسبت با آن به قوی و ضعیف تقسیم کرد. سیال شدن یا تحرک سرمایه در جهان امروز که یکی دیگر از نشانه‌های جهانی شدن به شمار می‌آید در کنار نیاز شدید کشورهای

در حال توسعه به جذب این سرمایه‌ها از یک سو موجب بروز رقابت‌های شدید میان آنها شده به گونه‌ای که امکان همکاری با همدیگر را با مانع روبه‌رو ساخته است و از سوی دیگر آنان را منقاد مجامع و محافل خارجی و پذیرنده سیاست‌های دیکته شده از سوی آنان نموده است و دیگر آنکه موجب تشدید تقسیم کار جدید بین‌المللی و افزایش و تشدید ارزش افزوده از پیرامون به مرکز شده است. تشدید اختلاف و مرزبندی میان کشورهای جنوب با توجه به روند جهانی شدن آنان را به دو گروه تقسیم کرده است: یکی کشورهایی که می‌توانند خود را با تحولات جهانی هماهنگ کنند و دیگری کشورهایی که نمی‌توانند. نویسندگان بر این باورند که تنها راه ورود کشورهای نخست به منظومه و ساخت تولید جهانی اجرای استراتژی منطقه‌گرایی از سوی آنان است.

نویسندگان چارچوب نظریه نظام جهانی والرش‌تاین در تقسیم و تفکیک کشورها را برگرفته‌اند. والرش‌تاین با معیار قراردادن کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری

و بسط‌یابی سیطره نظام سرمایه‌داری به کل جهان در تعریف تعیین نسبت و جایگاه کشورها به این مرکز دو مدار یا گروه دیگر را نیز معرفی می‌کند: یکی کشورهای نیمه پیرامون و دیگری پیرامون. نیمه پیرامون بین مرکز و پیرامون قرار دارد. سایر اندیشمندان در بسط این مقوله‌بندی‌ها به ارایه معیارهایی برای تمیز کشورهای مختلف نیمه پیرامونی پرداخته‌اند که نویسندگان به طرح نظریه "شاس و دان" و "وایت و اسمیت" پرداخته‌اند. طبق دیدگاه شاس - دان کشورهای نیمه پیرامونی دو دسته‌اند یکی کشورهایی که در آنها بین فعالیت مرکز و نیمه پیرامون نوعی توازن وجود دارد و دیگری کشورهایی که در آنها فعالیت‌هایی غالب است که حالت بینابینی میان سرمایه‌بری و کاربری دارد. اسمیت - وایت کشورهای نیمه پیرامونی را به قوی و ضعیف تقسیم می‌کند. کشورهای قوی شامل کشورهای اروپای باختری مانند دانمارک، اسپانیا، ایرلند و نروژ و البته استرالیا است. و ضعیف شامل برزیل، کره جنوبی، تایلند، مالزی، یونان و پرتغال.

نویسندگان بررسی مصادیق را طبق همین تقسیم‌بندی‌ها انجام داده‌اند.

نویسندگان از سه عامل به عنوان متغیرهای تعیین کننده در ساخت و نیز نتایج منطقه‌گرایی نام می‌برند: یکی نظام جهانی به عنوان ساختاری که کنش و فعالیت مستقل بازیگران را محدود می‌سازد، یعنی ساختار تحدید کننده‌ای که تجلی و بروز قدرت در آن معطوف به چهار بعد امنیت، تولید، دارایی و دانش است. عامل دوم تعامل دولت و جامعه است که ناظر به رابطه دولت با گروه‌های سیاسی - اجتماعی و اقتصادی است که در جریان تحولات سیاسی - اقتصادی پدیدار می‌شوند و بالاخره عامل سوم سیاست سایر دولت‌ها و مناطق است. البته نویسندگان در پایان این فصل از عوامل دیگری چون زمینه‌های اجتماعی‌ای که مناطق در آن بر پا می‌شوند، ظرفیت دولت‌ها و ائتلافات اجتماعی مشوق منطقه‌گرایی به عنوان عوامل مؤثر بر استراتژی منطقه‌گرایی نام می‌برند.

نکته مهم دیگر این فصل تمایز منطقه‌گرایی و منطقه‌ای شدن است. به

گفته گروگل و هاوت منطقه‌گرایی یک طرح یا پروژه است در حالی که منطقه‌ای شدن (کردن) یک فرایند (پروسه)، منطقه‌گرایی نوعی پایه‌گذاری مناطق به عنوان واحد سیاسی است، اما منطقه‌ای شدن یک فرایند گریزناپذیر، منطقه‌گرایی برآمده از اراده دولت‌هاست اما منطقه‌ای شدن تبلور یا مرحله منطقه‌ای پروسه جهانی شدن است. در پایان این فصل نویسندگان به ذکر دو نکته مهم در خصوص استراتژی منطقه‌گرایی می‌پردازند: یکی اینکه این استراتژی در واقع معطوف به تأمین هدف توسعه است که قرار است بدین وسیله و در آینده‌ای نه چندان نزدیک اتفاق افتد و دیگری اینکه به صورت دراز مدت و برای اهداف کلان طراحی می‌شود و بنابراین با توجه به این دو مشخصه امکان درک و دریافت ایرادات و نارسایی‌های آن دست‌کم در کوتاه مدت وجود ندارد.

در فصل دوم کتاب تحت عنوان تئوری‌های روابط بین‌الملل و منطقه‌گرایی جدید به بررسی موضوع تئوری‌های مطروحه درباره استراتژی منطقه‌گرایی

پرداخته شده است. نویسندگان، نظریه‌های یاد شده را به دو دسته تقسیم کرده‌اند: سنتی و جدید. نظریه‌های سنتی در واقع قرائت‌های جدید این نظریه‌های سنتی‌اند: رئالیسم (نئورئالیسم)، نهادگرایی لیبرال (نهادگرایی نئولیبرال)، مارکسیسم (نئومارکسیسم)، نظریه‌های جدید نیز عبارتند از: نظریه نظام جهانی، نظریه نوگرامشیک درباره نظم جهانی، نظریه جهان‌گرایی و بالاخره نظریه و رهیافت منطقه‌گرایی. نویسندگان در بررسی نظریه‌های فوق بیشتر به دنبال یافتن پاسخ برای پرسش‌های زیراند:

الف) نقش دولت در پروژه منطقه‌گرایی چیست؟

ب) انگیزه بازیگران درگیر در پروژه منطقه‌گرایی چیست؟

ج) چه نوع منطقه‌گرایی مورد انتظار یا پیشنهاد این نظریه‌هاست؟

مرجع نویسندگان برای بررسی نظریه نئورئالیسم کتاب "نظریه سیاست بین‌الملل" است. به باور والتز توزیع قدرت مهمترین عامل تعیین کننده رفتار بازیگران در هر نظام سیاسی از جمله نظام

بین‌الملل است. دولت‌ها در روابط با همدیگر محدود به ظرفیت و توانایی‌شان هستند لذا می‌کوشند از قدرت‌یابی بیش از حد کشورهای دیگر جلوگیری کنند. از این نظر اصل موازنه قدرت جایگاه مهمی در نظریه نئورئالیسم دارد. اما در نقطه مقابل گروه دیگری از نئورئالیست‌ها اصل دستاورد نسبی را عامل تعیین کننده رفتار دولت‌ها می‌دانند و استدلال می‌کنند که حتی اگر هدف یک دولت به دست آوردن بیشترین سود از همکاری است باید از طریق ورود در فرایند روابط و همکاری برای کسب آن بکوشد. اما چون دستاورد کشورها با یکدیگر تفاوت و فاصله دارد کشورهایی که بهره‌مندی کمتری دارند با شبکه همکاری‌های منطقه‌ای به مخالفت برمی‌خیزند. اما گروهی دیگر بر اصل ثبات هژمونیک که وابسته به وجود یک دولت و قدرت هژمون به عنوان شرط ضروری همکاری کشورها با یکدیگر است، تأکید می‌ورزند. این گروه بر این باورند که منطقه‌گرایی در مناطقی از جهان تحقق خواهد یافت که یک قدرت هژمون محلی قادر به ایجاد و حفظ نهادهای

اقتصادی منطقه‌ای باشد. در مناطقی که فاقد این قدرت هژمون منطقه‌ای است، منطقه‌گرایی شانس تحقق نخواهد داشت. در مجموع، تبیینی که نظریه نئورالیسم از جوامع پیرامونی ارایه می‌دهد بر ماهیت منازعه اخیر سیاست در جنوب در مقایسه با کشورهای شمال تأکید می‌ورزد. نظریه پردازان نئورالیست بر این باورند که رهبران کشورهای جنوب به جای ائتلاف و اتحاد و همکاری با یکدیگر ترجیح می‌دهند برای تأمین امنیت خود با کشورهای شمال یا صنعتی همکاری کنند. نظریه نهاد‌گرای نئولیبرال بر خلاف نظریه فوق بر همکاری میان دولت به عنوان یک قاعده و اصل تأکید می‌ورزد زیرا به قول جوزف‌نای و کیوهن ویژگی اقتصاد سیاسی بین‌الملل وابستگی متقابل پیچیده‌ای است که تعیین کننده میزان قدرت و استقلال دولت‌ها نیز است. این نظریه بر وجود رژیم‌های بین‌المللی که در بر گیرنده اصول، قواعد و هنجارهای حاکم بر رفتار دولت‌هاست تأکید می‌کند و بر این باور است که این منافع مشترک میان کشورهاست که به ایجاد این رژیم‌ها

و رویه‌ها می‌انجامد نه قدرت‌های هژمون منطقه‌ای. نکته دیگر در این نظریه تأکید بر فشرده‌گی و تراکم و در هم تنیدگی فضا‌های سیاسی است که مسایل و امور مختلف را به هم مرتبط می‌سازد به گونه‌ای که تصمیم در یک حوزه بر سایر حوزه‌ها نیز تأثیر خواهد گذاشت. بنابراین، ایجاد یک رژیم یا رویه سیاسی و اقتصادی مشترک به عنوان یک راه‌حل مطلوب موضوعیت می‌یابد و به ویژه می‌تواند مبنای خوبی برای گسترش همکاری میان کشورها قرار گیرد.

در مجموع از این نظریه می‌توان به دو نتیجه محض برای بحث منطقه‌گرایی رسید. یکی اینکه این نظریه بر این باور است که موضوع مناسبات منطقه‌ای در صورتی مورد توجه دولت‌ها قرار می‌گیرد که دارای منافع مشترکی باشند. این نظریه هم‌چنین بر تأثیر گروه‌های اجتماعی (داخلی) در پیشبرد پروژه منطقه‌گرایی تأکید می‌ورزد.

نظریه نئومارکسیم بیشتر از منظر و در چارچوب نظریه امپریالیسم به روابط بین‌الملل می‌نگرد. لذا تشکیل سازمان‌های

منطقه‌ای از سوی کشورهای پیرامون را مخل و بر هم زنده رابطه تابعیت آنان از کشورهای سرمایه‌داری نمی‌دانند. بنابراین، به باور آنان در شرایط جدید، کشورها به صرف عضویت در مناطق، تابع کشورهای سرمایه‌داری‌اند. در واقع در شکل جدید نیز هم‌چنان رابطه سابق لزوم می‌یابد. از سوی دیگر نئومارکسیست‌ها بر این باورند که شرکت‌های چند ملیتی به عنوان عوامل قدرتمند سرمایه‌داری به واسطه تهدیدی که از سوی منطقه‌گرایی احساس می‌کنند در روند آن اخلال می‌کنند.

اما نظریه نظام جهانی با تقسیم جهان به سه گروه مرکز، نیمه پیرامون و پیرامون، به واسطه تحولاتی که در نظام تقسیم کار به وقوع پیوسته بر احتمال موفقیت و امکان‌پذیری طرح منطقه‌گرایی تأکید می‌کند. توجه این نظریه به ویژه معطوف به حوزه اقتصاد است. در واقع در این نظریه که ترتیبات سیاسی را طبق نقشی که در فرایند انباشت سرمایه ایفاء می‌کنند تبیین و تحلیل می‌کند، منطقه‌گرایی پدیده‌ای ویژه و استثنایی نیست.

نظریه نئوگراشیک درباره نظم جهانی

معطوف به این فرضیه بنیادی است که تولید و روابط اجتماعی برآمده از آن در تکوین قدرت سیاسی وساختارهای دولت و مآلاً نظم جهانی نقش اصلی و اساسی دارند. دولت در این نظریه در مرکز تحلیل قرار دارد زیرا در پیوند و تلفیق با ساختار اقتصاد سیاسی بین‌الملل، تنظیم و تعیین کننده روابط اجتماعی به شمار می‌آیند. در مجموع به رغم تنوع قرائت‌ها و دیدگاه‌های مختلف در این نحله به نظر می‌رسد که منطقه‌گرایی در این نظریه به عنوان ابزار پیشبرد منافع مجموعه دولت - جامعه تلقی می‌شود. از آنجا که در این نظریه بعضی ترتیبات منطقه‌ای به عنوان ابزاری برای کاهش دخالت دولت در اقتصاد و نیز مقررات زدایی تلقی می‌شود به نظر می‌آید، پروژه منطقه‌گرایی را بیشتر در خدمت قدرت بخشیدن به اصول اقتصادی نئولیبرال در یک منطقه می‌بینند. به این معنی که الیت اقتصادی - سیاسی کشورهای نیمه پیرامون در راستای تأمین منافع اقتصادی خود اقتصاد کشور را به اقتصاد مرکز گره می‌زنند.

نظریه جهان‌گرایی اساساً برآمده از

نظریات اقتصادی نویسنده ژاپنی کنیچی اوماست. دیدگاه وی درباره روابط اقتصادی در پایان قرن ۲۰ مبتنی بر این فرض که روابط اقتصادی در سراسر جهان آنقدر گسترده و پیچیده شده است که مرزهای سیاسی اهمیت و معنای خود را از دست داده است. دیدگاه او ما همسو با آن چیزی است که بیون هستن "دیدگاه بنیادگرای لیبرالی" می‌نامد که طبق آن تحولات کنونی در سطح جهانی از سوی بازیگران و عوامل سیاسی با هدف ایجاد یک اقتصاد جهانی همگرا و خود تنظیم بخش هدایت می‌شود. بنابراین، می‌توان گفت نیروی غالب در عصر حاضر فرآیند جهانی شدن است که به ایجاد یک اقتصاد بی‌مرز می‌انجامد.

نظریه حکومت منطقه‌ای در مقابل نظریه جهانی شدن قرار می‌گیرد. از لحاظ جایگاه دولت، نظریه پردازان این نحله با طرح پروژه منطقه‌گرایی درصدد خنثی‌سازی آثار تضعیف‌کننده جهانی شدن بر دولت‌اند. این گروه با قائل شدن نقش اساسی و محوری در پروژه منطقه‌گرایی برای دولت، به احیاء یا

تقویت حاکمیت ملی در مقابل روندهای مخرب جهانی شدن می‌پردازند. در این پروژه دولت‌های مستقر در یک منطقه با نفی تعارضات و منازعات سابق در مقابل نیروی سهمناک جهانی شدن برای پیشبرد طرح توسعه و رفاه اقتصادی مردم به همکاری و همیاری با همدیگر می‌پردازند. این پروژه هم‌فراهم آورنده یک بازار مصرف گسترده برای اقتصاد کشورهای عضو است و هم از رقابت‌های منفی میان کشورها می‌کاهد که در مجموع بر اعتبار و کارآمدی دولت‌ها می‌افزاید.

متناسب با مقاصد این کتاب می‌توان از نظریه منطقه‌گرایی چند نتیجه‌گیری کرد: یکی اینکه سیاست و دولت ملی هم‌چنان به عنوان یک موضوع مهم تلقی می‌شوند. احساس می‌شود که تنظیم بازار یک ضرورت است زیرا تشدید بین‌المللی شدن سطح بالایی از وابستگی متقابل را ایجاد کرده و نیاز به هماهنگی در سیاست‌های بین‌المللی را افزایش داده است. دولت‌ها هم‌چنان مهم‌اند زیرا عامل اصلی اتحادیه‌های سیاسی‌اند و تنها ابزار مؤثر ساماندهی کنترل جمعی بر

سیاستگذاری به شمار می‌آیند. دوم اینکه طرفداران نظریه منطقه‌گرایی به ترتیبات منطقه‌ای به عنوان ابزار کار دولت‌ها برای حفاظت از استقلال سیاسی در عین توجه به نیروهای بازار می‌نگرند. نتیجه سوم اینکه منطقه‌گرایی می‌تواند به عنوان ابزار انباشت منابع سیاسی و ارتقای منافع ملی دولت‌های همکار به کار رود هدفی که دولت‌ها به تنهایی نمی‌توانند بدان دست یابند.

در بخش دوم کتاب با عنوان "استراتژی‌های دولت نیمه پیرامون" نویسندگان به بررسی استراتژی‌های دولت‌های مختلف نیمه پیرامونی در زمینه منطقه‌گرایی پرداخته‌اند. در این بخش طی پنج فصل وضعیت، نتایج و پیامدهای برنامه‌ها و استراتژی‌های دولت‌هایی چون استرالیا، برزیل، شیلی، ترکیه و چین بررسی شده است. ما در اینجا به بررسی مقاله "مینه ادر" با عنوان "غربی شدن؛ ترکیه و اتحادیه اروپا" می‌پردازیم.

مینه ادر مقاله را با نقل قولی از تانسوا چیلر نخست وزیر پیشین ترکیه آغاز می‌کند که با تأکید می‌گوید ما یا به اروپا

خواهیم پیوست یا به انزوا و حاشیه رانده خواهیم شد. این سخنان در واقع با هدف توجیه ورود کشور ترکیه به اتحادیه گمرکی با اتحادیه اروپا که در دسامبر ۱۹۹۵ به تصویب رسیده بود ابراز می‌شد. مینه ادر هدف مقاله را تبیین علت بررسی گزینه‌ها و راه‌های توسعه‌ای ترکیه در پرتو این واژگان می‌داند. وی این پرسش را مطرح می‌سازد که نقش دولت ترکیه در شکل‌گیری و طرح رابطه با اتحادیه اروپا چیست؟ آیا دولت ترکیه پیوستن به اتحادیه اروپا را به عنوان یک استراتژی توسعه‌ای تلقی می‌کند؟ ادر در پاسخ ضمن تأکید بر محدودیت‌هایی که جهانی شدن برای توانایی دولت در پیشبرد کارویژه‌های تولیدی، توزیعی و تنظیمی‌شان ایجاد می‌کند تصریح می‌کند که هدف مقاله تبیین این نکته است که نقش دولت عقب‌مانده در ترکیه در کاربرد و اجرای گزینه‌های مختلف بسیار مهم بوده و قادر به تشکیل برون‌دادها (نتایج) و الگوهای تعامل منطقه‌ای با اروپای متحد بوده است.

مقاله مینه ادر به سه موضوع پرداخته

است: یکی تحولات به وجود آمده در اقتصاد سیاسی ترکیه و موقعیت‌های بین‌المللی که ترکیه با آن روبه‌رو است و نیز تحلیل این نکته که چگونه و چرا منطقه‌گرایی به عنوان یک گزینه برای این کشور موضوعیت پیدا کرد. موضوع دوم به توضیح این پیش‌فرض اختصاص یافته که منطقه‌گرایی روند توقف ناپذیری که دولت‌ها همه تابع آن باشند نیست بلکه دستاورد و نتیجه اتخاذ سیاست همکاری از سوی دولت‌ها برای رویایی با چالش‌های جدید رقابت‌های بین‌المللی است. سومین موضوع نیز تأمل نزدیک در اتحادیه گمرکی میان ترکیه و اروپاست که معطوف به پاسخگویی به پرسش‌های بی‌شماری است، از جمله آیا بروکراسی ترکیه در روند مذاکرات فارغ از فشار عمومی عمل می‌کرد؟ آیا فشار گروه‌های منافع مختلف می‌تواند به ما در فهم بهتر علت ناتوانی و ضعف دولت ترکیه در مذاکره با اتحادیه اروپا کمک کند؟ آیا دولت ترکیه مصداق دولت چپاول‌گری است که تحت نفوذ رانت خواران و گروه‌های منافع است؟

نویسنده در توضیح موضوع یکم در آغاز به معرفی اجمالی وضعیت اقتصادی - اجتماعی ترکیه می‌پردازد. وی مدعی است که به رغم رشد سریع بخش صنعت در ترکیه و اختصاص ۲۵ درصد از تولید ناخالص داخلی به خود هنوز بیش از ۴۰ درصد از نیروی کار کشور در بخش کشاورزی قرار دارند که تنها ۱۵ درصد از تولید ناخالص داخلی کشور را تولید می‌کند. در حالی که صنایع پارچه توانسته است به توان رقابتی قابل قبولی در بازارهای جهانی دست یابد، سایر صنایع از لحاظ بهره‌وری و سرمایه‌گذاری فاقد کارآمدی‌اند. به رغم اجرای برنامه آزادسازی بازرگانی و اصلاحات اقتصادی از دهه ۸۰ به این سو رشد صادرات به پای صنعتی سازی که در کشورهای جنوب شرق آسیا اجرا شد نمی‌رسد. دریافت ترکیه از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی اندک است. اگر چه به خاطر وجود نیروی کار ارزان ترکیه توانسته بود شماری از سرمایه‌گذاران را جذب کند اما گسترش سرمایه‌گذاری خارجی به واسطه رشد واقعی دستمزدها در اوایل دهه ۹۰ و

ناپایداری اقتصاد خود با موانع جدی روبه‌رو شد. البته نمی‌توان از تأثیر نیروی کار ارزان‌تر چین و اروپای شرقی توام با بی‌ثباتی‌های سیاسی ناشی از رشد بنیادگرایی اسلامی در ترکیه که به کاهش چشمگیر سرمایه‌گذاری خارجی انجامید غفلت کرد. از این‌رو ترکیه هم‌چنان یک کشور در حال توسعه است و تولید ناخالص داخلی آن کمتر از کل فروش شرکت جنرال موتورز است. این کشور از لحاظ شاخص‌های توسعه نیروی انسانی در مقیاس جهانی رتبه ۷۴ را دارد.

توسعه اقتصادی ترکیه تا سال‌ها پیش تا حدود زیادی دولتی بود به گونه‌ای که «اتاتیسم» یکی از اصول بنیادین جمهوری به شمار می‌آمد. دخالت دولت در اقتصاد از طریق تأسیس شرکت‌های مختلف، اجرای پروژه‌های صنعتی و گسترش بروکراسی صورت می‌پذیرفت، با این استدلال که بخش خصوصی در فرایند انباشت سرمایه نقش و توانایی قابل ملاحظه‌ای نداشت. در مجموع به واسطه حمایت‌های دولت یک الیت صنعتی جدید در دهه ۶۰ به وجود آمد. در دهه

۷۰ که سیاست جایگزین واردات اجرا شد شبکه و صورت جدید روابط دولت و نخبگان جدید صنعتی این امکان را به وجود آورده که برنامه صنعتی سازی به تأسیس و راه اندازی مجتمع‌های عظیم صنعتی انجامد. در اواخر دهه ۷۰ شماری از مشکلات ناشی از سیاست جایگزینی واردات سر بر آوردند مشکلاتی چون: بحران مبادلات خارجی، بحران تولید کالاهای فاقد عنصر رقابت‌پذیری در سطح جهانی و کاهش سرمایه‌گذاری در زمینه توسعه تکنولوژی که مجموعه این بحران‌ها به دخالت ارتش و مآلاً کودتای دهه ۸۰ منجر شد.

برای مقابله با بحران مبادلات خارجی راه‌حل‌های مختلفی مطرح شد، از جمله رشد و افزایش صادرات و آزادسازی اقتصادی. تورگوت اوزال به عنوان پیش‌گام سیاست تعدیل در ترکیه پس از کودتا اقدام به انجام و پیشبرد برنامه‌هایی چون؛ حذف کنترل قیمت‌ها، اصلاح نرخ مبادلات ارزی، آزادسازی بازرگانی و خصوصی‌سازی صنایع دولتی کرد. اما از یک نکته بسیار مهم غفلت شد و آن

اصلاح خود دولت بود. در مجموع اصلاحات لیبرالی، ساخت اقتصادی دولت را تغییر نداد. لذا سرمایه‌گذاری توسط دولت هم‌چنان بالا بود. تأکید دولت بر افزایش صادرات موجب پیدایش نخبگان صادرکننده رانت خواری شد که موجب دوپاره‌شدن بخش بازرگانی بین دو گروه صنعت‌گرا و صادرات‌گرا شد. سیاست خصوصی‌سازی آن‌چنان کند پیش می‌رفت که بانک جهانی ترکیه را جزو سه کشوری قرار داد که از لحاظ خصوصی‌سازی بدترین وضعیت را داشتند. در مجموع صادرات ترکیه در مقابل واردات آن به توازن نرسیده، در امر صادرات نیز تنوع در کالاهای صادره تحقق نیافته، قدرت رقابتی این کشور ضعیف باقی مانده است.

اتحادیه اروپا نیز با طرح موارد و موانع زیر، با الحاق ترکیه به این اتحادیه مخالفت می‌وزد:

- ۱- رشد بالای جمعیت؛
- ۲- سطح پایین توسعه اقتصادی؛
- ۳- بدهی‌های خارجی زیاد؛
- ۴- درآمد مالیاتی اندک؛

۵- هزینه‌های بالای دولتی.

مینه ادر پس از وصف و توضیح درباره اقتصاد کشور ترکیه موضوع رویکرد این کشور به منطقه‌گرایی را مورد بررسی قرار می‌دهد. وی بر این باور است که موقعیت ژئوپلیتیک شوروی با پایان جنگ سرد دچار تحول شد. علل این تحول عبارتند از زوال شوروی و بی‌اهمیت شدن نقش و جایگاه ترکیه در بلوک غرب، جنگ خلیج فارس و تحولات یوگسلاوی و بازیابی نقش مهم ترکیه به عنوان یک بازیگر مستقل و مهم در بالکان و بالاخره اهمیت ترکیه به عنوان یک بازیگر منطقه‌ای به خاطر عضویت در ناتو. ترکیه نیز درصدد اجرای سه برنامه منطقه‌ای برآمده است: یکی ایجاد سازمان همکاری‌های اقتصادی دریای سیاه و با هدف ایجاد یک اتحادیه بازرگانی بین ترکیه، ارمنستان، آذربایجان، آلبانی و بلغارستان. اما این طرح به علت وجود اختلافات جدی بین کشورهای عضو و ضعف مالی و تکنولوژیک آنها نتوانست توفیقی به دست آورد. طرح دوم این کشور همکاری با کشورهای میانه‌رو

منطقه خاورمیانه مانند اسرائیل، اردن و مصر است. اما استراتژی سوم این کشور همانا الحاق به اتحادیه اروپاست که رهبران این کشور به آن صبغه‌ای حماسی داده‌اند. اما این استراتژی نیز با موانع جدی روبه‌روست؛ از لحاظ سیاسی خواسته اروپا تحدید دولت و بازسازی و اصلاح ساختار آن است، اصلاحات نهادی و اصلاح قوانین از دیگر خواسته‌های این اتحادیه است. اما از لحاظ اقتصادی ترکیه از ضعف‌های عمده‌ای رنج می‌برد که مانع پیشبرد استراتژی الحاق به اروپا می‌شود، از جمله این موانع می‌توان از موارد زیر نام برد: ضعف ترکیه در جذب کمک‌های منطقه‌ای و پیشبرد تعدیل ساختاری، نبود سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در ترکیه (۱ میلیارد دلار) و حجم کم مبادلات بازرگانی اروپا و ترکیه (حدود ۳ درصد) تمرکز روابط بازرگانی - اقتصادی ترکیه با آلمان.

اما دولت در واکنش به این موانع به باور نویسنده بیش و پیش از آنکه بر ایجاد پیش شرط‌های اقتصادی و افزایش تولید تأکید کند، پیوستن به اتحادیه اروپا را به

یک موضوع ایدئولوژیک تبدیل کرده است و در واقع تمام مباحث مربوط به اقتصاد این کشور را به ورود به این اتحادیه فروکاسته است. به عبارت دیگر ترکیه در مذاکراتش با اتحادیه اروپا به جای اتکاء به توانایی‌های اقتصادی و تولیدی و تلاش برای بهبود آن بیشتر به طرح تهدیدات ناشی از رشد بنیادگرایی اسلامی با هدف تحریک اروپا به موافقت با عضویت ترکیه می‌پردازد. در مجموع نویسنده شرایط سه‌گانه توفیق دولت را چنین برمی‌شمارد:

۱. نبود گروه‌های فشار ذینفع؛
۲. رابطه خوب دولت - صنعت؛
۳. نهادینه کردن ثبات اقتصادی.

نمونه دیگری که به عنوان منطقه پیرامونی در این کتاب مورد بررسی قرار گرفته است منطقه آفریقای زیرصحر است. عنوان این مقاله "منطقه‌گرایی در مقابل همگرایی منطقه‌ای: پیدایش یک پارادایم جدید در آفریقا" است. نویسنده بر این باور است که در آفریقای زیر صحر منطقه‌گرایی رسمی (به عنوان استراتژی دولت) به واسطه گسترش جریان‌ات و

گروه‌های قدرتمند غیر دولتی (و فرا دولتی) به چالش گرفته شده و با مشکل روبه‌رو شده است. در عوض این گروه‌ها نوع جدیدی از همکاری‌های منطقه‌ای را به وجود آورده‌اند یعنی منطقه‌گرایی شبکه‌ای. منطقه‌گرایی رسمی استراتژی یا پروژه‌ای است که دولت متصدی و مسئول پیگیری آن به شمار می‌رود اما منطقه‌گرایی شبکه‌ای دستاورد (سوء) استفاده جریانات و گروه‌های مذکور از ضعف دولت در کنترل مرزهای ملی است.

نویسنده بر این باور است که به رغم وجود تمایل به همکاری‌های منطقه‌ای میان رهبران کشورهای آفریقای زیر صحرای به علت وجود ضعف‌های ساختاری دولت از توانایی لازم برای پیشبرد این استراتژی برخوردار نیستند و در عوض منطقه‌گرایی شبکه‌ای که توسط گروه‌های اقتصادی غیر دولتی در کشورهای مختلف پیگیری می‌شوند گسترش یافته است. منطقه‌گرایی شبکه‌ای همکاری‌ها و فعالیت‌های گسترده اقتصادی را راه انداخته‌اند که حوزه فعالیت آن کل منطقه آفریقای زیر صحراست. ریشه این نوع منطقه‌گرایی در

واقع به سنن و فرهنگ مشترک مردمان مختلفی که به واسطه مرزبندی‌های اعتباری و تقسیم این منطقه به کشورهای متعدد از هم جدا افتاده‌اند. همکاری منطقه‌ای این گروه‌ها علاوه بر منطق اقتصادی، متضمن انضمام و تعهد این گروه‌ها به نفی مرزبندی‌های مصنوعی است که مردمان یکسان و از لحاظ فرهنگی واحد این منطقه را از هم جدا ساخته است. این گروه‌های اقتصادی فرا منطقه‌ای در آفریقای زیر صحرا و به عبارت دیگر منطقه‌گرایی غیر دولتی علاوه بر اینکه محصول ضعف دولت در ارائه خدماتی که از آن انتظار می‌رود است، خود عهده‌دار کارویژه‌های متعددی است از جمله فراهم ساختن شرایط بقاء برای گروه‌های مختلف جامعه.

منطقه‌گرایی شبکه‌ای در قاره آفریقا به ویژه منطقه آفریقای زیر صحرا نه تنها واجد مدخلیت نهاد دولت در این استراتژی نیست که نافی و یا نقض آن هم است. به گونه‌ای که می‌توان گفت بسیاری از دولت‌های این منطقه فاقد مشخصه‌های دولت در تعریف ماکس و برنند و برای

مثال توانایی کنترل مرزهای خود را ندارند. گو اینکه منطقه‌گرایی شبکه‌ای مسبوق به احیاء علائق ماقبل مدرن خونی - نژادی است و احیای این هویت‌های قومی - قبیله‌ای ریخت‌شناسی کشورهای این منطقه را در هم ریخته است. ذکر این نکته ضروری است که منطقه‌گرایی شبکه‌ای لزوماً یک استراتژی توسعه‌ای نیست. یعنی گروه‌های اقتصادی فعال در این نوع منطقه‌گرایی به دیده‌ صرف سودانگاری به تمام فعالیت‌های اقتصادی توجه نشان می‌دهند و از منظر مسئولیت در مقابل رفاه، اشتغال و وضع معیشتی مردم جامعه خود این الگوی منطقه‌گرایی را پیش نمی‌برند. به عبارت بهتر آنان به منطقه خود به دید یک بازار مصرف بزرگ می‌نگرند و همکاری منطقه‌ای شرکت‌های یاد شده در سطح این منطقه لزوماً برای مقابله با تهدیدات ناشی از جهانی شدن برای جایگاه اقتصادی این کشورها صورت نمی‌پذیرند. بدین ترتیب در این منطقه‌گرایی ما علاوه بر غیاب دولت با نوعی آشفتگی نیز روبه‌رو هستیم. آشفتگی که از عدم حضور قدرتمندانه دولت و

نبود یک برنامه و استراتژی توسعه‌ای منطقه‌ای نشأت می‌گیرد.

نتیجه‌گیری

این کتاب به سهم خود در آگاه ساختن ذهن خواننده نسبت به استراتژی منطقه‌گرایی و به ویژه نقش دولت کمک زیادی می‌کند و در مجموع می‌توان آن را در تبیین ابعاد جدیدی از نقش و کارکرد دولت در توسعه و نیز پیدایش استراتژی جدیدی از توسعه که ذیل مفهوم منطقه‌گرایی معنا می‌یابد و ناظر به گسترش حوزه توسعه به فراتر از مرزهای ملی و ضرورت یافتن همکاری متقابل کشورها برای پیشبرد این پروژه است مؤثر و مفید خواند. به ویژه مطالعات موردی متنوع که در کتاب عرضه شده است خواننده را به صورت تجربی با تجربیات مأخوذ، از جوامع پیرامونی و نیمه پیرامونی در نسبت‌شان با فرایند جهانی شدن آگاه می‌سازد. اما به اختصار می‌توان نواقص آن را نیز یادآور شد: یکی از نواقص مشهود کتاب عدم تبیین و تعریف فرایند یا پروژه جهانی شدن و پیامد آن برای دولت‌های

ملی به ویژه از لحاظ توسعه است. این نکته از آن رو اهمیت دارد که این کتاب تماماً با هدف تبیین استراتژی منطقه‌گرایی از یک سو به عنوان وضع مقابل جهانی شدن و از سوی دیگر به عنوان جایگاه و برنامه‌ای که به واسطه اجرای آن دولت به اثبات مجدد اهمیت و قابلیت و کارآمدی خود در اجرا و پیشبرد توسعه ملی می‌پردازد فراهم آمده است. لذا تبیین وضع مقابل جهانی شدن به فهم استراتژی منطقه‌گرایی کمک فراوانی می‌کرد. از سوی دیگر نقص مهم‌تر این کتاب عدم تعریف خود منطقه‌گرایی و احیاناً انواع ممکن منطقه‌گرایی است. اگر چه ویراستاران کتاب در فصل یکم بین منطقه‌گرایی و منطقه‌ای شدن تمایز و تفاوت افکنده‌اند اما ذکر وجوه خاصی از تفاوت این دو لزوماً به معنای تعریف درست آن نیست. به دیگر سخن پرسش‌های فراوانی درباره منطقه‌گرایی قابل طرح است که کتاب بدان پاسخ نداده است و یا حتی چارچوب پاسخ‌یابی به آنها را نیز به صورت منقح فراهم نیاورده است. مثلاً کتاب به واسطه عدم پیگیری

استعداد تکوین انواع منطقه‌گرایی نمی‌تواند روشن سازد که آیا منطقه‌گرایی تنها نوعی همکاری است یا نه ناظر به وقوع تحول و اصلاح ساختاری نیز است؟ به عبارت بهتر آیا منطقه‌گرایی روندی است ناظر به روش‌ها و سیاست‌ها یا بر عکس به تمهیدات ساختاری نیز دامنه پیدا می‌کند و مثلاً می‌تواند به یک کنفدراسیون یا یک حکومت واحد منطقه‌ای تبدیل شود؟ عدم تعیین معیار یا ضوابط ظرفیت‌های لازم برای ورود یک دولت به استراتژی منطقه‌گرایی کاستی دیگری است که کتاب را رنج می‌دهد. در فصل یکم از لحاظ روش شناختی اشاره مفید و سودمندی به عوامل مؤثر به تکوین و شکل بندی نهایی منطقه‌گرایی می‌شود که یکی از آنها ظرفیت دولت است اما حتی از ذکر مصادیق معدودی از ظرفیت‌ها خودداری شده است. به عبارت دیگر مشخص نکرده است که دولت چه باید بکند تا واجد ظرفیت برای پیشبرد استراتژی منطقه‌گرایی به شمار آید. گر چه شاید بتوان با خواندن مقالاتی که به بررسی کشورهای مختلف پرداخته‌اند تصور و تصویری نه کاملاً

روشن از معنا و مصداق ظرفیت به دست آورد اما تبیین این مقوله به غنای فصل یکم که معطوف به تعریف مفاهیم است کمک فراوانی می‌کرد.

نکته آخر اینکه نویسنده از یک سو وجود رقابت بین یکایک کشورهای جنوب را به مثابه پدیده‌ای منفی تلقی و آن را نکوهش می‌کند اما از سوی دیگر از بروز رقابت میان "مناطق" مختلف متشکل از کشورهای جنوب استقبال و یا دست‌کم

غفلت می‌ورزد. به نظر می‌رسد این نشان‌دهنده نوعی آشفتگی فکری است زیرا رقابت در سطح کشورها واجد هر گونه وجه یا پیامد زیان‌باری برای توسعه جنوب باشد در مقیاس منطقه‌ای نیز دارای همان آثار است. بنابراین نمی‌توان آن را در یک سطح واجد عوارض منفی دانست و رد کرد و در سطحی دیگر آن را مثبت دید و پذیرفت.

